

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مرحوم آخوند در باب معانی حرفی، نظریه مشهور را ابطال کردند. مشهور قائل شدند به این که حروف دارای وضع عام و موضوع له خاص یا مستعمل فیه خاص هستند و دنباله نظریه اشان اسمائی را از ملحقات حروف قرار دادند و گفتند: اسماء اشاره و موصولات و ضمائر به طور کلی از نظر معنا در حکم حروف هستند و در اسماء اشاره - مثل هذا - و موصولات و همچنین در باب ضمائر، موضوع له خاص است.

بیانی که مشهور دارند این است که: واضح، کلی مفرد مذکر را تصور می کند و لفظ «هذا» را برای مفرد مذکری که مشارالیه است وضع می کند، یعنی: يك فرد مشخص خارجی. لذا موضوع له، خاص می شود.

در باب ضمائر هم همین طور است، یعنی: واضح، کلی مفرد مذکر غائب را تصور کرده و لفظ «هو» را در مقابل مفرد مذکر غائب معین وضع می کند؛ و همین طور در ضمائر مخاطب مثل «ایاک» که واضح، کلی مفرد مذکر مخاطب را تصور می کند ولی لفظ «ایاک» را برای يك مفرد مذکر مخاطب معین که مورد مخاطبه قرار گرفته است وضع می کند. این بیان مشهور است که مرحوم آخوند به آن اشاره ای ندارند.

مرحوم آخوند بعد از این که اصل نظریه مشهور را در باب حروف رد کردند، می گویند:

يمكن أن يقال: از این تحقیقی که در ردّ مشهور ذکر کردیم می توان حرف مشهور را در مورد ملحقات به حروف هم رد کرد؛ و نظر آخوند این است که:

در اسماء اشاره و در باب ضمائر همان طوری که وضع عام است، موضوع له و مستعمل فیه هم عام است. واضح، کلی مفرد مذکر را تصور کرده است و لفظ «هذا» را در مقابل همان معنای کلی قرار داده است و مسئله اشاره به فرد معین داخل در موضوع له و مستعمل فیه نیست، بلکه وقتی استعمال کننده در مقام استعمال و در مقام اشاره قرار می گیرد، اشاره يك مشارالیه خاص را اقتضاء دارد و اصلاً لفظ اشاره و معنای اشاره نه داخل در وضع است و نه در موضوع له و نه در مستعمل فیه. مشهور می گفتند: واضح «هذا» را برای مفرد مذکری که مشارالیه است وضع کرده است. آخوند می گوید: این قید مشارالیه - که از اشاره آمده است - ، خارج از وضع و موضوع له و مستعمل فیه است؛ بلکه واضح، کلی مفرد مذکر را تصور کرده و «هذا» را برای همین کلی وضع کرده است. در مستعمل فیه هم وقتی می گوییم: «هذا»، باز این لفظ در همان کلی استعمال می شود ولی مقام استعمال، مقام اشاره است و اشاره از خصوصیات و عوارض استعمال است و اشاره، تشخص و جزئیت را اقتضاء دارد؛ زیرا اشاره، مشارالیه می خواهد و مراد از مشارالیه، مشارالیه خارجی است و مشارالیه خارجی يك فرد معین خارجی است. پس تشخص و جزئیت از اشاره می آید و اشاره مربوط به کیفیت استعمال و از عوارض استعمال است و ربطی به وضع و موضوع له و مستعمل فیه ندارد.

در باب ضمائر هم همین‌طور است. واضح در ضمیر غائب، کَلّی مفرد مذکر را تصور می‌کند و لفظ «هو» را برای همان کَلّی مفرد مذکر وضع می‌کند و «هو» هم مثل «هذا» است؛ ولی «هو» در مقام استعمال، اشاره به يك فرد غائب است و متکلم در مقامی «هو» را استعمال می‌کند که اشاره کند به فرد غائبی که قبلاً در کلام ذکر شده است. و لذا در ضمیر غائب هم موضوع‌له، کَلّی است.

در ضمیر مخاطب «ایاک» هم واضح، کَلّی مفرد مذکر را تصور می‌کند و لفظ «ایاک» را برای همان کَلّی وضع می‌کند؛ ولی متکلم این را در مقام مخاطب بکار می‌برد. به بیان دیگر، آخوند می‌فرماید: مشهور در ضمیر خطاب، مخاطبه را قید موضوع‌له و مستعمل‌فیه قرار دادند به این که واضح گفته است: ایاک را وضع می‌کند برای مفرد مذکر مخاطب. در حالی که چنین نیست، بلکه مخاطب مربوط به کیفیت استعمال است؛ زیرا مستعمل‌گاهی نیاز استعمالی‌اش مخاطب است و مخاطب، جزئیت را اقتضاء دارد؛ زیرا مخاطب، يك مخاطب معین می‌خواهد و لذا مخاطب چون جزئی است مخاطب هم جزئی می‌شود. ولی مخاطب در دایره موضوع‌له نیست، بلکه مخاطب از کیفیت استعمال مستعمل است، و کیفیت استعمال يك مرحله، متأخر از وضع و موضوع‌له و مستعمل‌فیه است.

خلاصه نظر آخوند

اشاره - که هم در «هذا» و هم در «هو» وجود دارد - و مخاطب، هر دو جزئیت را اقتضاء دارند که جزئیت اشاره از راه مشارالیه می‌آید و جزئیت مخاطب از مخاطب می‌آید، ولی هیچ کدام از اشاره و مخاطب در دایره موضوع‌له و مستعمل‌فیه نیستند؛ بلکه هر دو از عوارض و کیفیات استعمال می‌باشند، مثلاً: اگر دو تا زید باشد و کسی بخواهد به یکی اشاره کند می‌گوید: ای زید طرف راست، که این قید «طرف راست» داخل در موضوع‌له نیست و نیاز استعمالی متکلم را وادار به استفاده کرد. و لذا می‌گوییم:

درست است که «هو» و «هذا» را در مقام اشاره و «ایاک» را در مقام مخاطبه بکار می‌بریم، ولی اینها مربوط به مقام استعمال است.

سپس آخوند در آخر بیاناتش می‌فرماید: مؤید نظر ما این است که وقتی در کلمات قدمات بررسی کنیم قدمات نگفته‌اند که موضوع‌له اینها خاص است.

حالا که اشاره مربوط به کیفیت استعمال و نیاز استعمالی است، اگر بخواهیم بگوییم اشاره داخل در مستعمل‌فیه است دور لازم می‌آید.

بیان دور

هر استعمالی توقف بر وضع دارد بلاشك. شما اگر بگویید: «هذا» موضوع‌له‌اش مفرد مذکری است که به او اشاره شده است و اشاره را در موضوع‌له داخل کنید، پس استعمال توقف دارد بر آن قید اشاره که داخل در موضوع‌له است؛ زیرا استعمال توقف بر وضع داشت و اشاره هم در وضع داخل شد.

و از طرفی اثبات کردیم که اشاره از خصوصیات کیفیت است و کیفیت عارض بر استعمال می‌شود و استعمال، معروض کیفیت است. و هر عَرْضی متوقف بر معروض است، پس اشاره به عنوان کیف و عَرْض متوقف بر استعمال شد و این دور است؛ زیرا: استعمال متوقف بر وضع شد و در وضع قید اشاره را داخل نمودید، پس استعمال متوقف بر قید اشاره شد؛ و از طرفی اشاره از کیفیات استعمال است، و کیف هم عَرْض است و عَرْض متوقف بر معروض است.

به بیان دیگر: مقام استعمال يك مرحله متأخر از وضع است و اگر مقام استعمال را مقدّم قرار دهید لازم می‌آید آنچه که متأخر است مقدّم شود و بالعکس؛ به این بیان که اشاره از خصوصیات استعمال و مقام استعمال است، و مقام استعمال هم مرحله‌ای متأخر از وضع و موضوع‌له و مستعمل‌فیه است. حال اگر شما اشاره را قید وضع یا موضوع‌له یا مستعمل‌فیه قرار دهید، لازم می‌آید چیزی که رتبه آن متأخر است متقدّم شود و بالعکس.

خلاصه نظر آخوند این‌که: «هذا» و «هو» و «ایک» موضوع‌له آنها کلیّ مفرد مذكر است، ولی اشاره و مخاطب مربوط به مقام استعمال و نیاز استعمالی است و اشاره و مخاطب قید موضوع‌له نیست؛ ولی همین اشاره و مخاطب سبب می‌شود که آن کلیّ، تشخّص یابد و جزئی شود.

خلاصه بیان مرحوم آخوند در امر دوّم:

اولاً: تعریف خاصی برای وضع کرد.

ثانیا: وضع خاص و موضوع‌له عام را محال دانستند.

ثالثا: در باب حروف و وضع با نظریه مشهور مخالفت کردند.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين